غرر روایات در ابتدا و انتهای برخی از کتب روایی

در کتب روایی، کتابهایی هست که اولین روایاتشان خیلی زیبا است. از غرر روایات میشود. بعضی از کتابها آخرین روایتش از غرر است. بعضی هم متعارف است. بعضی هم اولش و هم آخرش، غرر است. جلوتر عرض کرده بودم. این را من عرض میکنم: کتابی که در اذهان مختلف اولین روایتش از غرر روایات است و آخرین روایتش هم از غرر روایات است، دلائل الامامة تالیف طبری است. اولین روایتش، هنگامه است. روایت از حضرت صدیقه کبری سلام اللّه علیها است. از پدرشان روایتی را در حریری نوشته بودند. کسی آن را خواست. خواستند برای او بخوانند. این کنیز نمیدانست؛ به خیالش حریری بوده است که همینطور افتاده و آن را جاروب کرده بود. وقتی حضرت علیها السلام فرمودند: برو آن حریر را بیاور، او آن را پیدا نکرد، حضرت علیها السلام برآشفته شدند و فرمودند: «وَيحَ إنّها تعدل عندی حسنا و حسينا»[1]؛ این حریر کجا رفته است؟! این حریر نزد من ِفاطمه، معادل حسن و حسین است! خیلی عجیب است. صاحب مستدرک وقتی میخواهند از علم الحدیث تجلیل کنند، این حدیث را میآورند. میگویند: این علم شوخی نیست: «تعدل عندی حسنا و حسینا». این روایت چقدر زیبا است. واقعاً روایت زیبایی است. اولین روایت دلائل الامامة است. خود روایت، چقدر ظرافتکاری دارد! یعنی لحن روایت طوری است که همسایه یکی از آنها است: «لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ»؛ ببینید چه تعبیری کردهاند!

آخرین روایت هم روایتی بود که در مورد سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت بقیة الله عجل اللّه تعالی فرجه الشریف بود: «كُلُّ وَاحِدٍ يَرَى نَفْسَهُ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ»[2]؛ سیصد و سیزده نفر هستند که هر کدام خودش را در سیصد و سیزده نفر میبیند. یعنی چه سیصد و سیزده را میبیند؟ یعنی میفهمد که من از آنها هستم؟ ای خیر، «یری فی ثلاثمائة»؟

علل الشرایع ـ مرحوم صدوق، آخرین روایتش خیلی جالب است. آقای طباطبایی هم در المیزان آوردهاند. میگویند: از غرر روایات است. برای اخبار ذر و میثاق است. عنوان خاصی داشت. «لحوق سیئات محبینا لأعدائنا». حضرت علیه السلام سؤال کردند: «أليس ذلک من العدل»[3]؟! چون راوی مقصود حضرت علیه السلام را فرموده بود، گفت: بله این عدل است. یعنی بدیهای دیگران را دیگری بدهند و خوبیهای آنها را به آنها بدهند. این چطور عدل است؟! این یکی از زیباترین روایات درک معارف ذر و میثاق و سعادت و شقاوت بود. آخرین روایت علل بود.

آنچه که مربوط به بحث ما است که در آخر کار عرض کردم؛ اولین روایت خصال است. خصال هم برای مرحوم صدوق است. اولین روایتش مربوط به همین بحث ما است. روایت خیلی زیبایی است. خصال را که باز میکنید، صفحه اول «بسم اللّه الرحمن الرحیم» است که این روایت را میبینید. از غرر روایات است. مربوط به بحث ما است: «واحد لا باالعدد». آن روایت چیست؟ البته در همین توحید صدوق هم هست. در باب سوم، حدیث سوم. ولی در خصال، اولین روایت شده است. مقصود من این بود.

کتاب را که باز می‌کنید اولین روایتش این جور باشد. روایت معروفی است، همه هم شنیده‌ایم. اما مثل خود من که خدمت شما مکرر گفته‌ام، سر خجالتم زیر است که چه استفاده‌ای کردیم؟

---

[1] دلائل الإمامة - ط مؤسسة البعثة، الطبري الصغير، محمد بن جرير جلد : ۱ صفحه : ۶۵

[2] همان ۵۷۵

[3] علل الشرائع، الشيخ الصدوق جلد : 2 صفحه : 606؛ أَ فَتَرَى هَاهُنَا ظُلْماً أَوْ عُدْوَاناً قُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هَذَا وَ اللَّهِ الْقَضَاءُ الْفَاصِلُ وَ الْحُكْمُ الْقَاطِعُ وَ الْعَدْلُ الْبَيِّنُ

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 15:55:44 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 16:08:25 توسط ... .